



نمایش نامه

تراخوما

TRACHOMA

نویسنده رضا خباز

نمایش نامه

تَرَاحِمُ

چند برش از زندگی

رضا خباز

تَرَاحُم

نویسنده: رضا خباز

(mra.khabbaz@yahoo.com)

طراح جلد: فرید نظری

(<http://faridnazari.com/>)

انتشار اینترنتی: سایت بیدار زنی

(<http://bidarzani.com/>)

نوبت و سال انتشار: اول، بهار 95

به مادرم

و به او که رفته و هنوز نرفته.

ایده‌ی نوشتن این متن، با پیشنهاد رفیقی برای مهیا کردن اجرایی در "روز جهانی منع خشونت علیه زنان" شکل گرفت، از ابتدا، بنای نوشتن با توجه به موضوع و ایده، بر اجرا در جاهایی محدود و امکاناتی تقریباً صفر گذاشته شد، چیزی شبیه نمایشنامه خوانی.

نسخه‌ی اولیه‌ی متن، در همان روز برنامه‌ریزی شده، با نقش خوانی نگین آرمیون و پوریا حسنی در جمعی محدود خوانده شد. نگین و پوریا، هر چند کارشان کنش‌گری اجتماعی است و نه بازی‌گری، اما در آن روز به بهترین شکل، متن را نمایشنامه‌خوانی کردند. از حمایت‌ها، انرژی‌شان و البته از نگین برای پیشنهاد اولیه‌ی نوشتن این متن، سپاسگزارم.

متن که نه قصدی و نه امیدی برای اجرای عمومی‌اش بود، بایگانی شد تا این‌که به همت سپیده ثقفیان، قرار شد در اولین همایش انسان‌شناسی جنسیت در دانشگاه تهران اجرا شود.

این بار رفقای جان، فرید نظری و سعیده فاضلی که این سال‌های فعالیت نه چندان طولانی را همیشه همگام و همراه و همدل بودیم، قرار شد نقش خوان باشند و جانانه این کار را به سرانجام رساندند.

نسخه‌ی حاضر و دوم متن، که تفاوت زیادی با نسخه‌ی ابتدایی دارد، بی‌کمک و ایده و اتودهای هنرمندانه آنان امکان شکل‌گیری نداشت، سپاسگزاری کمترین کار در مقابل هنرمندی و شرافت آن‌هاست.

و در آخر یک توضیح و یک سپاسگزاری دیگر، سپاس از همه رفقای بی‌کمک و دانستند و خاطراتشان را در میان گذاشتند و همین شد مایه‌ی تراخم اول، مدیون محبتشان هستم.

توضیح هم در مورد یک ایده، ایده‌ی تاریخ‌ها در تراخم اول، این ایده برداشت شده از نمایش سال ثانیه آقای حمید پورآذری، نوشته‌ی خانم نشمینه نوروزی است. این برداشت مستقیم به گمانم احتیاج به این منبع دهی داشت.

در پایان تنها امیدوارم این متن، اگر توان و قابلیت‌اش را داشته باشد، پسندیده و هر جایی امکان‌اش باشد، اجرا شود. که متن به اجرا زنده است و جانش در گرو نفس آدمی.

افراد نمایش:

یک زن و یک مرد

و یا هر ترکیبی از تعدادی زنان و مردان.

مرد:

تراخم یک عفونت چشمی شدید و مزمن است که در مناطق فقیر با سطح بهداشت پایین، مناطق گرم و خشک، مکان‌هایی با آب و هوای همراه با گرد و خاک و جاهایی که آب کم است، شایع‌تر می‌باشد.

این بیماری دو مرحله دارد: مرحله اول، عفونت چشم و در مرحله بعدی، بیماری سبب آسیب به قرنیه‌ی چشم می‌شود. انتقال این بیماری با تماس مستقیم صورت می‌گیرد، بنابراین تماس کودکان، والدین و اعضای خانواده به راحتی موجب انتقال بیماری خواهد شد. لذا همه‌ی افراد خانواده‌ی فرد مبتلا نیز باید توسط پزشک معاینه شوند.

"تراخم اول"

زن: 12 تیر 1377

بچه که بودیم، با پسر داییم خیلی جور بودم، از من دو سال بزرگتره، زمان راهنمایی، یه روز زنداییم بهم گفت، درست نیست دیگه با هم بچرخین، بازی کنین و یا تنها تو اتاق باشین، این حرف رو به من زد، نه پسرش.

مرد: 21 مهر 1363

روز تولدمه، پشت قرآن نوشته شده، پدرم از جنگ افغانستان فرار کرده بود، اینجا با مادرم آشنا شد و الانم برگشته و من هنوز شناسنامه ندارم.

زن: 28 شهریور 1373

داشتم وسایلم رو جمع می‌کردم که پیام تهران برای ثبت نام دانشگاه، زن همسایه اومده بود دلداری مامانم، گفت داری دخترت رو بدبخت می‌کنی، دختر که رفت تهران، دیگه از دستت رفته.

مرد: 2 آبان 1370

خواهر بزرگم عروسی کرد، اون روز از رو شوق و شعف خانواده‌ها فهمیدم که چرا مادرم یکساله دنبال جمع کردن جهیزیه بود!

زن: 15 اسفند 1341

5 سالم بود، پدرم بهم گفت از فردا چادر بذار دختر جون.

مرد: 12 دی 1383

الان درست 5 ماهه که میام تهران و هر چی به دختر عمم زنگ می زنم و میگم قرار بذاریم ببینیم همو یه جوری می پیچونه، الان شش ساله همدیگر رو ندیدیم.

زن: 21 شهریور 1365

شوهرم بهم گفت، یادت باشه وقتی میریم شهرمون و یا خونه ما حتمن چادر بزاری.

مرد: 17 اردیبهشت 1393

اون روز همکارم می گفت، اتاق مدیر گروه ها بد طراحی شده، این خانم فلانی وسط نشست، آدم نمی تونه دو کلمه حرف درست و حسابی بزنه!

زن: 2 اسفند 1390

شوهرم جدی یا شوخی بهم گفت، الان خیلی ها مانتویی شدن، تو چرا هنوز رو چادر سر کردن اصرار داری!

مرد: 28 دی 1370

پدرم رفته بود و پیداش نبود، مادرم تنها بود، باهاش رفتم دکتر، بچه رو بندازه...

زن: 5 فروردین 1390

مراسم سوم مادرم بود، متن تسلیت رو داییم نوشت، قسمت فرزندان نوشته بود، آقا مهدی، آقا رضا و دو دختر دلشکسته...

مرد: 11 آبان 1333

زن: 7 اردیبهشت 1359

مرد: 1 خرداد 1367

زن: 16 بهمن 1380

مرد: 23 مهر 1349

زن: 2 مرداد 1371

مرد: 11 فروردین 1392

زن: 4 دی 1356

مرد: 13 مهر 1364

زن: 17 اردیبهشت 1391

مرد: 26 آبان 1352

زن: 7 اسفند 1385

مرد: 13 شهریور 1320

زن: 20 بهمن 1341

مرد: 5 خرداد 1369

زن: 17 اسفند 1394 (تاریخ روز اجرای نمایش)

زن:

علائم اولیه بیماری شامل درد و ورم پلک‌ها، ترشح، اشک ریزش، ترس از نور، پرخونی چشم و تاری دید هستند. تمامی نشانه‌های تراخم در پلک فوقانی، قسمت بالایی چشم و قرنیه شدیدتر از قسمت پایینی است. در صورت عدم درمان در این مرحله، به تدریج عروق خونی روی قرنیه رشد خواهند کرد. در صورتی که با شستشو با چای، ترشحات و تحریکات چشم برطرف نشد، فرد باید به پزشک مراجعه کند.

"تراخم دوم"

زن: یه لحظه وایستا...

مرد: نه، تو وایستا! من از تمام کودکیم فقط تنهایی یادمه. هیچ وقت مادرم نبود، پدرم هم نبود، نبودن که حتی باهاشون حرف بزنم. همه‌ی بچگیم حسرت اینو داشتم که یه سال عید سفره‌ی هفت سین داشته باشیم. من حتی برای تبریک عید، یه تبریک ساده‌ی عید ساعت‌ها منتظر می‌موندم، آخرش هم باید می‌رفتم محل کارشون می‌دیدمشون.

زن: یه صدا توی مغز، زیر خروارها خاک، یه احساس توی قلب، بدون نفس، یه دهان، بی صدا، می‌گن، بچه تو این سن پدر نمی‌خواد؟

مرد: معلومه که پدر می‌خواد، این چه حرفیه؟ من هم دوست دارم پیش بچم باشم، پیش تو باشم. اگر هم اضافه کار می‌مونم واسه اینکه که دو ساعت کار من، درآمدش اندازه‌ی چهار ساعت کار توئه.

زن: مسئله‌ی من پول نیست، خودت هم می‌دونی.

مرد: معلومه که می‌دونم. من هم که تا دیروز مخالفتی نداشتم. کار بیرون رو با هم می‌کردیم، کار خونه رو هم با هم می‌کردیم، همش همین‌طوری بوده. مسئله‌ی من اینکه که الان شرایط فرق کرده، ما یه بچه داریم.

زن: آره، ما یه بچه داریم، ولی من دو ساله واسه خاطر بچه موندم خونه. حالا اگه نرم دیگه نرفتم. همین نرفتنمو می‌تونم تا 18 سالگیش هم ادامه بدم. آخرش چی؟ یکی می‌شه فدای اون یکی.

مرد: باشه. اصلن من می‌شینم خونه. تو برو کار کن. بچمه، نگهش می‌دارم. دخل و خرجمون می‌ره رو هوا.

زن: چرا باید بره رو هوا؟ با هم کار می‌کنیم. مگه قبلن چی کار می‌کردیم. برنامه‌ریزی می‌کنیم.

مرد: چه برنامه‌ریزی؟ تو داری خودخواهانه رفتار می‌کنی.

زن: خودخواهی؟ تو اصلن می‌شنوی من چی می‌گم؟

مرد: تو داری به خاطر روزهایی که هنوز نیومده...

زن: یه لحظه گوش کن...

مرد: از الان یه تصمیمی می‌گیری که...

زن: وایستا...

مرد: حتی نمی‌دونی تهش چی می‌شه...

زن: یه لحظه وایستا...

مرد: نه، تو وایستا! من از تمام کودکی فقط تنهایی یادمه. هیچ وقت مادرم نبود، پدرم هم نبود، نبودن که حتی باهاشون حرف بزنم. همه‌ی بچگی‌م حسرت اینو داشتم که یه سال عید سفره‌ی هفت سین داشته باشیم. من حتی برای تبریک عید، یه تبریک ساده‌ی عید ساعت‌ها منتظر می‌موندم، آخرش هم باید می‌رفتم محل کارشون می‌دیدمشون.

زن: حرف می‌زد، کسی نمی‌شنید، تلاش کردم، تلاش کردم، شنیدن، نگاهم می‌کردن، ولی نمی‌دیدن منو، تلاش کردم، تلاش کردم، دیدن، برای تو هم حرف زد، گوش کردی، نگاهم کردی، شنیدی؟

مرد: آره، فردا می‌خواهی بری بیرون.

زن: می‌خواهم یه سر برم پیش رئیس، از هفته‌ی دیگه فک کنم بتونم برگردم برم سر کار.

مرد: سر کار؟

زن: آره.

مرد: ما که حرفامونو زده بودیم.

زن: آخرش قرار شد تصمیم بگیرم.

مرد: خب؟

زن: گرفتم. می‌خواهم برگردم سر کار.

مرد: بچه چی می‌شه؟ خودت چی؟ تازه چند ماهه سر پا شدی، با این همه کار که سرت ریخته کار بیرون هم اضافه شه؟

زن: من خوبم. کارا رو هم که داریم با هم انجام می‌دیم. بچه رو هم می‌ذاریم مهد.

مرد: مهد؟

زن: یه جور می‌گی مهد انگار بچه رو می‌خوایم بفرستیم زندان. مهد دیگه، الان همه بچه‌شونو می‌ذارن مهد.

مرد: بچه‌ی دو ساله رو می‌ذارن مهد؟ پولش چی؟

زن: نه میذارن دیپلم بگیره بعد میذارنش مهد، خب می‌ذاریم پیش مامانم. الان همه دارن سعی می‌کنن یه جوری با شرایط کنار بیان.

مرد: آره، ولی فکر فرداشونو نمی‌کنن. بچه تو این سن مادر می‌خواد.

زن: بچه تو این سن پدر نمی‌خواد؟

مرد: معلومه که پدر می‌خواد، این چه حرفیه؟ من هم دوست دارم پیش بچه‌م باشم، پیش تو باشم. اگر هم اضافه کار می‌مونم واسه اینکه که دو ساعت کار من، درآمدش اندازه‌ی چهار ساعت کار توئه.

زن: مسئله پول نیست، خودت هم می‌دونی.

مرد: معلومه که می‌دونم. من هم که تا دیروز مخالفتی نداشتم. کار بیرون رو با هم می‌کردیم، کار خونه رو هم با هم می‌کردیم، همش همین‌طوری بوده. مسئله‌ی من اینکه که الان شرایط فرق کرده، ما یه بچه داریم.

زن: آره، ما یه بچه داریم، ولی من دو ساله واسه خاطر بچه موندم خونه. حالا اگه نرم دیگه نرفتم. همین نرفتنمو می‌تونم تا 18 سالگیش هم ادامه بدم. آخرش چی؟ یکی می‌شه فدای اون یکی.

مرد: باشه. اصلن من می‌شینم خونه. تو برو کار کن. بچمه، نگهش می‌دارم. دخل و خرجمون می‌ره رو هوا.

زن: چرا باید بره رو هوا؟ با هم کار می‌کنیم. مگه قبلن چی کار می‌کردیم. برنامه‌ریزی می‌کنیم.

مرد: چه برنامه‌ریزی؟ تو داری خودخواهانه رفتار می‌کنی.

زن: خودخواهی؟ تو اصلن می شنوی من چی می گم؟

مرد: تو داری به خاطر روزهایی که هنوز نیومده...

زن: یه لحظه گوش کن...

مرد: از الان یه تصمیمی می گیری که...

زن: وایستا...

مرد: حتی نمی دونی تهش چی می شه...

زن: یه لحظه وایستا...

مرد: نه، تو وایستا! من از تمام کودکی فقط تنهایی یادمه. هیچ وقت مادرم نبود، پدرم هم نبود، نبودن که حتی باهاشون حرف بزنم. همه ی بچگیم حسرت اینو داشتم که یه سال عید سفره ی هفت سین داشته باشیم. من حتی برای تبریک عید، یه تبریک ساده ی عید ساعت ها منتظر می موندم، آخرش هم باید می رفتم محل کارشون می دیدمشون.

زن:

بیشترین شیوع بیماری در کودکان سنین 3 تا 5 سال دیده می‌شود. این بیماری در شیرخواران و کودکان با آسیب کمتری همراه می‌باشد و آسان‌تر برطرف می‌گردد، ولی در بزرگسالان اغلب حاد می‌شود و عوارض بیشتری دارد. افراد مبتلا به تراخم با مراقبت بهداشتی و رعایت نکاتی ساده اما مهم، می‌توانند سلامت چشم خود را حفظ کنند. باکتری این بیماری، می‌تواند به وسیله‌ی استفاده از وسایل شخصی مشترک مثل حوله، پتو یا بالش مشترک نیز انتقال یابد.

"تراخم سوم"

زن: برنامه یک روز عادی تو خونه ما.

مرد: ساعت 4 صبح بیدار میشم و زیر کتری رو روشن می‌کنم و بعد ساندویچ مدرسه بچه‌ها رو درست می‌کنم.

مرد: ساعت 4 و نیم، مانتو مدرسه بچه‌ها رو اتو می‌کنم.

زن: ساعت 5 بیدار میشم.

مرد: ساعت 5، صبحانه رو آماده می‌کنم.

زن: ساعت 5 و نیم صبحانه می‌خوریم.

مرد: ساعت 5 و نیم صبحانه می‌خوریم.

زن: ساعت 6 میریم سرکار.

مرد: ساعت 6 میریم سرکار.

زن: ساعت 8 کار.

مرد: ساعت 8 کار.

زن: ساعت 9 کار.

مرد: ساعت 9 کار.

زن: ساعت 10 کار.

مرد: ساعت 10 کار و هماهنگی تلفنی سبزی و پیاز سرخ کرده.

زن: تا ساعت 15 کار، بعدش رفتن دنبال بچه‌ها و برگشتن به خونه.

مرد: ساعت 15، تموم شدن کار و رفتن به خونه و سر راه هم سفارش‌ها رو می‌گیرم، رسیدن به خانه، جمع کردن سفره‌ی صبحانه و آماده کردن نهار بچه‌ها.

زن: ساعت 16 نهار می‌خوریم.

مرد: ساعت 16 نهار می‌خوریم.

زن: ساعت 16 و سی کمک در جمع کردن سفره.

مرد: ساعت 16 و سی جمع کردن سفره.

زن: ساعت 17 و نیم، کمی خواب.

مرد: ساعت 17 و نیم، شستن ظرف‌ها و پهن کردن رخت‌ها.

زن: ساعت 18، شاگرد میاد خونمون، کلاس خصوصی دارم.

مرد: ساعت 18، انجام کارهای اضافه شرکت در حین درست کردن شام شب و نهار فردا.

زن: ساعت 19، کلاس خصوصی دارم.

مرد: ساعت 20، همچنان انجام کارهای اضافه شرکت و کمک در تکالیف بچه‌ها.

زن: ساعت 20، کلاس خصوصی دارم.

مرد: ساعت 21، اتو کردن لباس‌ها و گذاشتن شون تو کمد.

زن: ساعت 21، کلاس تموم میشه، اشغال‌ها رو می‌ذارم دم در و میرم حمام.

مرد: ساعت 21 و سی سریال می‌بینیم و شام می‌خوریم.

زن: ساعت 21 و سی سریال می‌بینیم و شام می‌خوریم.

مرد: ساعت 22 شستن ظرف‌ها.

زن: ساعت 22 اخبار.

مرد: ساعت 23، جمع کردن وسایل فردای بچه‌ها.

زن: ساعت 23، خواب.

مرد: ساعت 24، حمام و بعدش خواب.

مرد:

تراخم یک بیماری قابل پیشگیری است. پیشگیری از این بیماری، با رعایت بهداشت فردی امکان پذیر است. در مواقعی که به دلیل گرد و غبار و آلودگی، مخاط چشم تحریک و سبب ایجاد ترشح می شود، می توان با چای دم کرده و صاف شده چند بار چشم را شست و شو داد تا گرد و غبار از چشم خارج گردد.

"تراخم چهارم"

مرد: خواستم

زن: نمی خام...حرف هام رو هوا محو میشه...مادرم می گفت مرده نمی تونه...

مرد: اینک خواست، حالا اتصال...

زن: نه.....می گفت باباتم نمی تونست...

مرد: اینک خواستم، حالا بخواه...

زن: نه، یعنی نه...حرف ها انگار کنار هم نمی شینن...

مرد: من خواستم (نفس عمیق)

زن: نفسش می خوره به صورتم، عقم می گیره...

مرد: (نفس عمیق)

زن: نوازشم می کنه، یه جوری می شم...

مرد: (نفس عمیق)

زن: دندوناش...

مرد: (نفس عمیق)

زن: حالم بهممه، دردم می گیره...

مرد: (نفس عمیق)

زن: دستت رو بکش، صدام تو گلو محو می شه...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: امشب نه... نمی شنوه...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: حرفا تو سرم می پیچه...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: خنجر که فرو می شه، تیر میکشه تا قلبم...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: می بوسه منو، می خام جیغ بزوم...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: بچه تازه خوابیده... بیدار شه ترس برش می داره...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: یه جسم آهنی می خوره بهم و ولم می کنه...می خوره بهم و ولم می کنه...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: دست و پا می زنم...انگار خوشش اومده...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: دیگه نفسم در نمیاد، یادم نیست کی دوش داشتم...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: گر گرفتم، بسه...بسه...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: خودمم صدام رو نمی شنوم...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: تمومش کن...تمومش کن...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: انگاری یه حفرم...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: زیر سقف اتاقمون دفن شدم...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: بچه خوابیده...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

زن: تمومش کن...تمومش کن...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

مرد: اینک اتصال، حالا حیات...

مرد: اینک اتصال، حالا انفصال...انفصال...انفصال...انفصال...

مرد:

درمان تراخم در صورت عدم رعایت بهداشت محیط و فردی، کاری مفید نخواهد بود و بیماری مجدداً بروز خواهد کرد. فردی که مبتلا به بیماری تراخم چشم است، چنانچه به درستی نکات بهداشتی را رعایت نکند بینایی خود را از دست خواهد داد.

"تراخم آخر"

زن:

یه روز صبح، زمان بچگیم، وقتی از خواب بیدار شدم، از مادرم پرسیدم "مامان، خورشید چرا می‌تابه؟" گفت، "چون گیاهان بهش احتیاج دارن، چون حیوونا بهش احتیاج دارن"، گفت "چون ما بهش احتیاج داریم." پرسیدم "مامان خورشید هر روز باید بتابه؟" گفت "آره اگه نتابه، ما می‌میریم."، گفتم "مامان خورشید به من هم می‌تابه"، گفت "آره، خورشید به همه می‌تابه." پیش خودم گفتم چه خوب، می‌رم پنجره اتاقم رو باز می‌کنم و زیر همین سه تیغ بی‌دریغ که به من می‌تابه، اتاقم رو رنگ سبز خوشگل می‌زنم و پیرهن راه راه توری‌ام رو می‌پوشم و دراز می‌کشم، رو تختم، آروم و سبکبال، آروم و سبکبال، آروم و سبکبال.... یهو تختم بلند می‌شه رو هوا و از پنجره می‌برتم بیرون، می‌ریم بالا، بالا، بالاتر، بالای شهر پرواز می‌کنیم، باد صورتم رو لمس می‌کنه و میره زیر پیرهنم، خورشید تنمو نوازش میده، از اون بالا آدم‌ها را می‌بینم که خورشید به همشون می‌تابه، به همشون، مثل من، انگاری خورشید تنها چیزیه که به همه یه جور می‌تابه، هی آروم آروم‌تر می‌شم، تختم بر می‌گرده تو اتاقم، حس می‌کنم همه چیز خوبه، من همونم که خورشید و ابرها براش می‌تابن و می‌بارن، آفتاب، کم کم کل اتاق رو پر می‌کنه، تختم رو نور شناوره و من هی سبک‌تر می‌شم... هی سبک‌تر می‌شم... هی سبک‌تر می‌شم... هی سبک‌تر می‌شم...

پایان. اسفند 1394

تراخُم یک عفونت چشمی شدید و مزمن است که در مناطق فقیر با سطح بهداشت پایین، مناطق گرم و خشک، مکان‌هایی با آب و هوای همراه با گرد و خاک و جاهایی که آب کم است شایع‌تر می‌باشد.

این بیماری دو مرحله دارد: مرحله‌ی اول، عفونت چشم و در مرحله‌ی بعدی، بیماری سبب آسیب به قرنیه چشم می‌شود. انتقال این بیماری با تماس مستقیم صورت می‌گیرد، بنابراین تماس کودکان، والدین و اعضای خانواده به راحتی موجب انتقال بیماری خواهد شد. لذا همه‌ی افراد خانواده‌ی فرد مبتلا نیز باید توسط پزشک معاینه شوند.

فردی که مبتلا به بیماری تراخُم چشم است، چنانچه به درستی نکات بهداشتی را رعایت نکند بینایی خود را ~~بهداشتی~~

برای همیشه از دست خواهد داد.